

انقلاب‌های عربی در چهارراه

خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱ چیزی بیش از نظم سیاسی صرف را به چالش کشید



• کوبین اندرسون
سعید پهموری، یاشار دار الشفا:

نقطه حیاتی انقلاب‌های عربی

مردم شمال آفریقا و خاورمیانه در کمتر از سه ماه، دو انقلاب را در تونس و مصر سازماندهی کرده و در لیبی نیز با یک جنگ مدنی و انقلابی، خیزشی عمومی ایجاد کرده‌اند. همچنین شاهد خیزش‌های عمده‌ای در یمن و بحرین هستیم که امکان تبدیل شدن آنها به انقلاب‌هایی که منجر به تغییر رژیم شود، زیاد است، علاوه بر اینها در سوریه نیز اخیراً اعتراضاتی مشاهده شده است.

این خیزش‌ها که با جنبش‌های اعتراضی در جهان عرب و بسیاری از کشورهای منطقه گسترش پیدا کرده است، از نسل جدیدی از انقلابیون ریشه می‌گیرد که نه به حکومت‌های ناسیونالیسم و استبدادی گذشته جهان عرب علاقه‌ای دارد و نه به بنیادگرایان افراطی که در سال‌های اخیر شاهد گسترش آن بوده‌ایم. این معترضان، افرادی هستند که زیر پرچم دموکراسی خواهی و حقوق بشر نظم حاکم سیاسی را به چالش کشیده‌اند و گاه توانسته‌اند رژیم‌های استبدادی چندین ساله را به زیر بکشند.

آغاز سرکوب و قتل عام مردم در لیبی که به زودی به بحرین نیز کشیده شده، همزمان بود با تلاش‌های ارتش مصر و گروه اخوان المسلمین برای هدایت این انقلاب‌ها به گذرگاه‌های بی‌خطر تا ساختارهای محفوظ قدرت‌ها آسیبی نبیند، اما سوال اینجاست که آیا مردم پیروز خواهند شد یا حاکمانی که با سرمایه جهانی مورد حمایت قرار می‌گیرند در پایان بخشیدن به این موج‌های انقلابی به پیروزی خواهند رسید؟

مداخله نظامی که در لیبی توسط قدرت‌های امپریالیستی در جریان است، بعد از درخواست‌هایی از سوی اعراب و موافقت اتحادیه عرب با درخواست کمک نظامی صورت گرفت، تا مانع از قتل عام مردم توسط نیروهای قذافی شود. حمایت از سوی این قدرت‌ها چه به دلیل تلفات غیرنظامیان و چه نفوذ اقتصادی و نظامی در آینده، هزینه‌زا خواهد بود. علاوه بر این، باید توجه داشت موقعیت کنونی لیبی باعث ایجاد تضاد در جریان چپ شده است، عده‌ای خود را در موقعیتی قرار می‌دهند که تمام توجه خود را بر مخالفت با مداخله‌های می‌گذارند که حمایت مردم لیبی و بخش اعظمی از اعراب را کسب کرده است. بحث من در رابطه با لیبی و نیاز فوری برای گسترش همبستگی با جوانان، کارگران و زنانی است که در قمار مرگ و زندگی در برابر رژیم قذافی قرار دارند. در ادامه به جزئیات آن خواهیم پرداخت.

خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱ چیزی بیش از نظم سیاسی صرف را به چالش کشید. در حالی که هنوز هیچ کدام از این انقلاب‌ها از یک انقلاب سیاسی به یک انقلاب اجتماعی کامل تبدیل نشده‌است؛ آنها مبارزه برای منزلت مساوی با اهمیت کارگری و خواسته‌های عمومی برای منزلت و عدالت اجتماعی را زیر سوال برده‌اند و همچنین نظم اقتصادی را به چالش کشیده‌اند. این ترکیب مطالبات سیاسی و اقتصادی ویژگی مجزای انقلاب‌های سال ۲۰۱۱ است. این همچنین نقطه تمایز دیگری را با جنبش‌های دموکراتیک دیگر در چند سال اخیر بنیان می‌نهد؛ جنبش‌هایی که در وسعت گسترده هستند و طبقه کارگر در آن مشارکت دارد، اما نتولیرالیسم را مورد نقد قرار نداده و توسعه ابعاد کاری معین را مطالبه نمی‌کنند. برای مثال

آنچه در پی می‌آید، بخشی از مقاله مفصل کوبین اندرسون است که در سایت www.usmarxisthumanists.org اندکی پس از حمله ناتو به لیبی و آغاز شورش‌ها در سوریه به چاپ رسیده است. به دلیل حجم بالای مقاله که به انقلاب مصر و تونس پرداخته بود و با توجه به اهمیتی که درباره بحران لیبی وجود دارد، ما در اینجا فقط بخش مربوط به لیبی را به همراه مقدمه و موخره مقاله آورده‌ایم. اندرسون در این مقاله ضمن نگاهی تاریخی به وضعیت لیبی از پیش از روی کار آمدن قذافی، به تشریح دیدگاه خود در خصوص موضع دوگانه چپ در باره حمله ناتو به لیبی (ضرورت یا امپریالیسم) و ایده پست اسلام‌میس می‌پردازد. لازم به یاد آوری است که این مقاله در زمانی نگاشته شد که شورش‌ها در سوریه هنوز چندان اوج نگرفته بود، بنابراین نویسنده چندان به آن نپرداخته است. کوبین اندرسون، استاد علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه Purdue مولف کتاب‌هایی چون «لنبن، هگل و مارکسیسم غربی»، «حاشیه‌های مارکس» و «فوکو و انقلاب ایران» - مشترک با ژانت آفاری - و از ویراستاران یکی از مجلدات مجموعه آثار در حال چاپ مارکس و انگلس است. وی جزو گروه «مارکسیست‌های انسان‌گرا» است که هسته اولیه آن در سال ۱۹۵۱ توسط رایا دونایفسکا یا تئوریسین مارکسیست اوکراینی-آمریکایی و منشی سابق تروتسکی در مکزیک، سی. ال. آر. جیمز (C.L.R. James)، مارکسیست آفریقای - تریبندادی - انگلیسی و گریس لی (Grace Lee) تئوریسین مارکسیست چینی - آمریکایی، تحت عنوان گروه «جانسون فارست» گذاشته شد و در سال‌های بعد با محوریت آرا و افکار دونایفسکا و رزا لوکزامبورگ به «مارکسیست‌های انسان‌گرا» شهرت یافت. از دونایفسکا یا تانکون دو کتاب تحت نام‌های «فلسفه و انقلاب» انشر خجسته‌ا و «مارکسیسم و آزادی» انشر دیگر آرا ترجمه حسن ترضوی به چاپ رسیده است. همچنین از کوبین اندرسون، مقدمه‌هایی بر کتاب‌های «مارکس و خودکشی»، «گزیده مقالات رزا لوکزامبورگ» و «سرمایه» اجلد اول آ ترجمه شده است.

داده‌اند که با آنچه پس از سال ۲۰۰۱ روی داده، متفاوت است. بر این اساس می‌توان آنها را همچنان که پس‌اندازگر نامید، پساملی گرانیز تلقی کرد.

حوادث سال ۲۰۱۱ نشان می‌دهد که جنبش سال ۱۹۹۹ سیاتل و جنبش عدالت جهانی به کاشت بذری کمک کردند که احتمالاً همچنان به مثابه نشانه قرن جدید در حال رشد هستند. به این ترتیب دستورالعمل سال ۲۰۱۱ نه تنها تلاطم جنبش عدالت جهانی است، بلکه (همچنین) امکان - و عملی بودن - انقلاب تمام‌عیار تغییر رژیم از پایین و از توده‌هاست.

لیبی: انقلاب، انقلاب متقابل و مداخله

«ذهن‌گرایی که ما اسپرش هستیم - همان‌طور که ماثو می‌گوید - این است که بدون توجه به شرایط... درست مانند یک حزب پیشگام عمل می‌کنیم که هم به مهار کردن نیروی افراد مسلط است و هم به شکل دادن مجدد ذهن‌های ایشان»؛

بعدها در انقلاب‌های تونس و مصر برخی نیروهای چپ گمان می‌کردند این بزرگ‌ترین شکست امپریالیسم غرب بود، چه اینکه آنها در دوتا از متحدان نزدیک غرب در جهان عرب شکست خورده بودند. اما بعد از اتفاقات ۱۵ فوریه در لیبی و فقط چهار روز بعد از سقوط مبارک وسعت کامل انقلاب‌های ۲۰۱۱ عرب بیشتر آشکار شد.

با آغاز کار کنل معمر قذافی در سال ۱۹۶۹ رژیم لیبی به صورت دیکتاتوری نیمه‌توتالیتری درآمد که نه تنها به دنبال قانون‌گذاری بر زندگی ۵/۵ میلیون شهروند لیبیایی بود بلکه به دنبال قانون‌گذاری بر ذهن‌های آنها نیز بوده است. کتاب سبز قذافی که به هدف ارایه راه سومی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری ارایه شد بعد از انتشار آن در سال ۱۹۷۶ عملاً مقدس شمرده می‌شد. چنانچه کتاب کوچک قرمز ماثو زدوونگ را که برگرفته از انقلاب فرهنگی چین است به عنوان بخشی از ترازوی‌ای در نظر بگیریم که منجر به عقب‌افتادگی آنها برای چند دهه و گیتی انقلابیون نسل ۱۹۶۰ در سراسر دنیا شد، کتاب سبز قذافی را می‌توان به عنوان تقلیدی در نظر گرفت که در آن مردم لیبی ناچار به فراگیری آن از دوران کودکی شدند. حتی زندانیان به دلیل مخالفت‌های واقعی یا خیالی با قذافی زیر شکنجه جسمی مجبورند به سخنان ضبط‌شده قذافی به صورت شبانه‌روزی گوش دهند.

می‌توان به جنبش‌هایی مثل انقلاب نارنجی اوکراین در سال ۲۰۰۵-۲۰۰۴ و انقلاب سرو در سال ۲۰۰۵ در لبنان اشاره کرد.

خیزش‌های شمال آفریقا و خاورمیانه، به دلیل وجود ابعاد مهم کارگری و اقتصادی می‌توانند با خیزش‌های اخیر کارگری و اعتراضی جوانان در یونان، فرانسه، اسپانیا، ایرلند و بریتانیا مرتبط شوند. آنها حتی می‌توانند با جنبش‌های «ضد جهانی‌سازی» یا جنبش‌های عدالت جهانی که از سال ۱۹۹۹ در سیاتل ظهور کرده و در سراسر انجمن‌های اجتماعی و دیگر شبکه‌های مقاومت جهانی در برابر سرمایه‌داری جهان شکل گرفته‌اند، ارتباط داشته باشند.

در دهه‌های اخیر، خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد دو نوع آلترناتیو استبدادی بوده است، یکی حکومت‌های حامی امپریالیسم و ملهم از یک نوع سکولاریسم صوری مانند آنچه در مصر شاهد بودیم و همچنین حکومت‌ها و جنبش‌های بنیادگرا و استبدادی که با عنوان ضدامپریالیستی عمل کرده‌اند.

پس از حمله بنیادگرایان افراطی در سپتامبر ۲۰۰۱، حکومت نتولیرال بوش وارد یک جنگ دائمی با تروریسم شد. گویا جهان مجبور بود چرخه حزن‌انگیز دهه ۱۹۸۰ را تکرار کند. همه رهبران آن زمان جریان‌های کارگری، مارکسیستی و فمینیستی و هر نوع اقدام ترقی‌خواهانه را سرکوب کردند و «جنگ تمدن‌ها» را بین غرب و شرق برانگیختند. روند مشابهی در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۱ با آغاز جنگ بوش در افغانستان و عراق روی داد که با ظهور بنیادگرایی افراطی در عراق، افغانستان و پاکستان همراه بود.

در دهه گذشته به نظر می‌رسد که ۱۱ سپتامبر، جنگ عراق و بنیادگرایی افراطی، قرن جدیدی را رقم خواهد زد. اما بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸ که ناشی از امپریالیسم آمریکا در عراق و افغانستان بود چیز جدیدی در حال وقوع بود. جنبش‌های کارگری افراطی در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ در فرانسه، یونان و بسیاری نقاط دیگر شکل گرفتند که سوال‌های زیادی را درباره ثبات و نظم جهانی ایجاد کردند.

انقلاب‌ها و خیزش‌های جهان عرب در سال ۲۰۱۱ از حدود یک انقلاب به شیوه معمول آن عبور کرده‌اند و از هیچ کدام از انواع حکومت‌های استبدادی و بنیادگرایی افراطی حمایت نمی‌کنند. این انقلاب‌ها توسط نسل جدیدی از جوانان هدایت می‌شوند که شکلی نوین از شرایط را شکل

قذافی سابق‌های طولانی در برخورد با قدرت‌های امپریالیستی غربی، اسرائیل و همچنین همسایگان عرب خود دارد. او همچنین جنبش‌های گوناگون تروریستی و گاهی اوقات جنبش‌های مترقی شورشی را مورد حمایت خود قرار داده است. در سال ۱۹۸۶ لیبی توسط رونالد ریگان که قذافی را به عنوان هدفی ساده برای جلب حمایت برای حمله نظامی به کشورهای مخالف امپریالیسم آمریکا و به خصوص کشور انقلابی نیکاراگوئه در نظر می‌گرفت، بمباران شد. در سال ۲۰۰۴، قذافی با کشورهای آمریکا و انگلیس صلح کرد و بعد از آن همراه پسر خود سیف که در انگلیس تحصیل کرده بود، ملاقات‌هایی با رسانه‌های غربی و روشنفکرانی همچون آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس بریتانیایی و تئوریسین بلریسم اشاره به مرام فکری تونی بلر [ترتیب داد (تک: گیدنز، «دیدار من با کلنل» [منچستر] گاردین، ۹ مارس ۲۰۰۷؛ همچنین بنگرید به الیزابت روزنتال، «پسری که شیواش را در لیبی پدرش اشاعه می‌دهد»، نیویورک تایمز، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷).

لیبی همچنین یک کشور ثروتمند تولیدکننده نفت با سرانه تولید ناخالص داخلی ۱۲ هزار دلار در سال است، اما در حقیقت بخش عمده‌ای از آن برای خوشگذرانی‌های قذافی در داخل یا خارج از کشور حیف و میل می‌شود. در آنجا زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی کمی وجود دارد که نشان از حضور پادشاه نفتی کشورهای عربی و خلیج فارس باشد. اما سخاوتمندی‌های نفتی نیز وجود دارد که همانند بسیاری از پادشاهی‌ها برای نیروهای نظامی و امنیتی صرف می‌شوند. تعداد زیادی از آنها متشکل از مزدوران خارجی با ملیت وطنی یا خارجی‌اند که با مبالغ هنگفتی کارهای کثیف رژیم را انجام می‌دهند.

زمانی که تظاهرات توده‌ای در بنغازی و شهرهای اطراف آن در ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد، پلیس‌های قذافی با بی‌رحمی کامل و با سلاح‌های گرم شروع به شلیک کردن به مردم در خیابان‌ها کردند. اما این کار فقط جمعیت را خشمگین کرد و باعث شد که در گروه‌های بزرگ‌تر و بزرگ‌تر تاز کردند. در زمان کمی جمعیت تظاهرکننده به سرپازان و پلیس‌هایی که فوآین رانقش و همراه خود اسلحه و تانک داشتند پیوستند. به آرامی جوانان مسلح شده بارها و بارها به سمت مقر ساختمان‌های امنیتی که حاوی مسلسل بودند، یورش بردند و این کار را آنقدر ادامه دادند که موفق به تصاحب ساختمان‌ها شدند.

پس از مانور دیپلماتیک قابل توجه آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی، شورای امنیت سازمان ملل در روز ۱۷ مارس به ایجاد منطقه پرواز ممنوع و دیگر اقدامات علیه تانک‌ها و توپخانه‌های قذافی برای جلوگیری از کشتار جمعی مردم لیبی مبادرت ورزید. این رای هم از آنجا که روسیه و چین همواره از حق وتوی خود برای جلوگیری از چنین مصوباتی به دلیل نگرانی از مسایل انسانی جلوگیری می‌کردند، غیرقابل پیش‌بینی بود. برای سال‌ها، با وجود کشتار جمعی در سودان و بوسنی، آنها آروسیه و چین [این کار را انجام می‌دادند، همان‌طور که آمریکا همواره از حق وتوی خود برای جلوگیری از محکومیت اسرائیل استفاده کرده است و قطعاً ایجاد یک منطقه پرواز ممنوع در غزه برای حفاظت از غیرنظامیان فلسطینی از حملات اسرائیل را وتو خواهد کرد. اما این بار روسیه و چین با رای ممتنع خود اجازه دادند قطعنامه تصویب شود. اما آنها این بار از واکنش جهان عرب در قبال جلوگیری از مداخله برای حفظ جان مردم لیبی نگران بودند. ایالات متحده قدرت عمده امپریالیستی در منطقه، فهمید که اگر پس از درخواست از قذافی برای توقف سرکوب، اجازه دهد بنغازی سقوط کند؛ این امر باعث ضربه‌ای



جبران ناپذیر به تصویر آمریکا در چشم نسل جدید در جهان عرب خواهد شد. نهایتاً ایالات متحده با بی‌میلی تمام پس از اعلام آنکه تنها پس از حمایت شورای امنیت سازمان ملل مداخله خواهد کرد اقدام به این کار کرد؛ مانعی که در ابتدا غیرقابل نفوذ به نظر می‌رسید. (شورای امنیت).

با دخالت ایالات متحده و دیگر قدرت‌ها در امور این انقلاب‌ها، یکی از نگرانی‌های آنها مثلاً در کشوری مانند لیبی این است که مسیر این انقلاب‌ها در مراحل سیاسی خود کانالیزه نشوند و مبدل به جنگ‌های طبقاتی و جنگ علیه فقر و مبارزات کارگری نشوند. بنابراین، ایالات متحده از اینکه بعد از سقوط مبارک، ارتش کنترل امور را به دست گرفته خوشحال است. و این همه پیش می‌رود بدون آنکه سخنی درباره رفتار ریاکارانه آمریکا، همچون انفعال در حمایت از مردم فلسطین و کم‌اهمیت تلقی کردن حمایت از روحیه بالای دموکراسی خواهی مردم عرب در شورش علیه دولت‌هایشان، خاصه در بحرین و یمن به میان آید. بعد از رای گیری در سازمان ملل و با وجود حمله هوایی سنگین آمریکا و فرانسه و بریتانیا، نیروی قذافی کم شد. نیروهای هوایی لیبیایی تقریباً میان رفتند و تانک‌هایی که بیرون از اج‌دلیا به طرف بنغازی حرکت کرده بودند، تقریباً محو شدند. با ادامه یافتن این حملات، نیروهای قذافی امروز از میدان‌های شرقی رفته‌اند. بنغازی در دست مخالفان است و بعد از چند روز درگیری نیروهای انقلابی بالاخره اج‌دلیا را پس گرفتند. با تمام شدن مارس، انقلاب به قسمت‌های شرقی لیبی رسید. در غرب که شامل طرابلس هم هست، قذافی کنترل بیشتر قسمت‌ها را به جز الزاویه که البته شجاعانه برای هفته‌ها مقاومت کرد در دست گرفته است.

از ابتدای شورش‌های لیبی بعضی صداها یی چپ از قذافی به سبب گذشته ضد امپریالیستی‌اش دفاع کردند، از جمله دانیل ارتگا از نیکاراگوئه با دوست خود قذافی تماس گرفت و اعلام کرد، رهبر لیبی در شرف شرکت در جنگ دیگری است. خود ارتگا در یک اقدام انقلابی از لحاظ سیاسی بی‌اعتبار شد، اما توسط بعضی احزاب سیاسی به قدرت بازگشت. هوگو چاوز و فیدل کاسترو هم در صف مدافعان قذافی و در عین حال تحت‌فشار برای دفاع از دموکراسی و حقوق بشرند: کاسترو اعمال قذافی را محکوم نکرده است و چاوز هم از قذافی و هم از برادر خود اسد در سوریه دفاع کرده است. در ابتدای اوج گرفتن مبارزات مردم سوریه چاوز از بشارسد دفاع و از آمریکا انتقاد کرده بود.

در لیست مدافعان قذافی ملی‌گرایان محافظه‌کار و افرادی مانند فرخان هم هستند. لویس فرخان دیکتاتور لیبی را برگزیده خدا می‌داند. نوعی از مبارزه با مداخله‌گری که در روشنفکران چپ لیبیایی دیده می‌شود قبلاً در جنگ بوسنی و کوزوو هم تجربه شده بود.

الکساندر کوخ بورن که در دهه ۹۰ به این معروف شده بود که بوسنی‌ها باید با پوسته غیرنظامی مبارزه کنند تا همدردی بین‌المللی را کسب کند و همان کسی که تا آخرین لحظه از قتل‌عام و اسلام‌هراسی میلیون‌رویی دفاع می‌کرد، دخالت در موضوع لیبی را یکی از احمقانه‌ترین اقدامات از زمان حمله به روسیه در زمان ناپلئون می‌داند. او اعلام می‌کند که قذافی مضحک را به مخالفان طرفدار القاعده‌اش ترجیح می‌دهد.

این قبیل استدلال‌ها با قاطعیت بالای دیگر گرایش‌ها چپ پاسخ داده شده است. یادداشت خوان کول پژوهشگر خاورمیانه و وبلاگ‌نویس استدلال قذافی درباره بنیادگرایی را زیر سوال می‌برد: «فتویا دیکتاتور مبنی بر اینکه ۵۷۰ هزار نفر از مردم مصرانه و ۷۰۰ هزار نفر از مردم بنغازی از «القاعده» حمایت می‌کنند، بی‌پایه و اساس بود. اینکه تعداد انگشت شماری از جوانان لیبیایی، مردانی از «یرنا» و مناطق اطراف آن در عراق جنگیدند، حقیقتاً بی‌ربط است. القاعده نامیده شدن مقاومت عرب سنی در عراق برای بیشتر قسمت‌های آن بی‌ربط است؛ چه اینکه اصطلاحی پوپولیستی است برای این مورد خاص. همه کشورهای لیبی که جنبش‌های آزادی‌خواهانه را

تجربه کردند امروزاً با مقاومت عراق سنی همراه هستند. در حقیقت نظرسنجی نشان می‌دهد که چنین همدردی‌ای در جهان عرب سنی فراگیر است. همه آنها به میزان کمی بنیادگرا هستند. اما این دلیل نیست برای بیمار بودن آرمان نوسنی‌ها، مصری‌ها، سوری‌ها و دیگران.» (یک نامه سرگشاده به جنبش چپ لیبی، نشریه The Nation، ۲۸ مارس، ۲۰۱۱).

با وجود اینکه اشکال محدودی از «ضدامپریالیسم» و برخی بخش‌های جریان چپ نگران شده بودند «کول» که نوشته‌هایش به شدت ضدامپریالیستی است، می‌گوید، چپ‌ها همیشه ازواطلب نیستند. در ایالات متحده افراد ترقی‌خواه برای جنگ‌های داخلی اسپانیا به جبهه‌ها می‌رفتند و تیپ لینکن را تشکیل می‌دادند. چپ‌ها از مداخله چرچیل و سپس رزولت در مقابل دول محور (در جنگ جهانی دوم) خرسند بودند. ایجاد حرکت ضد امپریالیستی که همه ارزش‌ها را بدون تفکر رها می‌کند، قطعاً به موفقیت منجر نخواهد شد.

ژولبر آشکار، محقق و متفکر مارکسیست در خاورمیانه نیز از خیزش دموکراتیک در لیبی حمایت کرده است. او گفته است: «شکست این خیزش توسط قذافی یک بازگشت و عقب‌نشینی شدید خواهد بود که به شدت موج انقلابی که اکنون خاورمیانه و شمال آفریقا را به لرزه درآورده با تاثیر منفی مواجه خواهد کرد. استدلال آشکار در ارتباط با مداخله به این شرح است: «همه ما با بهانه‌ها و استانداردهای دوگانه

کشورهای غربی آشنا هستیم، برای مثال ما در غزه سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸، هنگامی که صدها غیرنظامی با هدف پیشروی اسرائیل برای اشغال غیرقانونی توسط هوپایماهای اسرائیلی کشته شدند، هیچ‌گاه شاهد اقدام عملی در ارتباط با آنچه نگرانی از آسیب دیدن غیرنظامیان از حملات هوایی خوانده می‌شود، نبوده‌ایم. یا این واقعیت که ایالات متحده به رژیم دست‌نشانده خودش در بحرین جایی که بزرگ‌ترین پایگاه هوایی خود را در آن مستقر کرده است، اجازه می‌دهد خیزش‌های محلی را به کمک دیگر حامیان

منطقه‌ای واکنشگتن به شدت سرکوب کند. با این وجود این واقعیت باقی است که اگر قذافی امکان ادامه حملات نظامی خود را می‌یافت و بنغازی را تصرف می‌کرد، شاهد یک قتل‌عام عظیم بودیم. در اینجا با موردی مواجهیم که یک جمعیت با یک خطر واقعی روبرو است و هیچ عمل جایگزین مشابهی که بتواند از مردم محافظت کند، وجود نداشته. حمله نیروهای قذافی به بنغازی نهایتاً چند ساعت یا چند روز دیگر اتفاق می‌افتد. شما نمی‌توانید با عنوان دفاع از اصول ضد سرمایه‌داری با عملی که از قتل‌عام غیرنظامیان جلوگیری می‌کند، مخالفت کنید. همچنین با وجود اینکه شما طبیعت و استانداردهای دوگانه پلیس‌ها را در دولت‌های بورژوا می‌دانید، نمی‌توانید کسی را به درخواست کمک از غربی‌ها متهم کنید، در حالی که این افراد در موقعیت‌هایی قرار دارند که مورد هجوم قرار گرفته‌اند و هیچ راه جایگزینی برای توقف این هجوم وجود ندارد. (Libyan Developments, interview with Stephen Shalom, Znet, March 19, 2011)

چه در شمال آفریقا یا هر جای دیگر انقلاب‌هایی که با کمک قدرت‌های امپریالیستی پیروز می‌شوند، لزوماً باید هزینه عدم توانایی‌شان در غلبه بر اساس قدرت مستقل خود را بپردازند. نیازی به گفتن نیست که اگر جنبش کنونی علیه قذافی با کمک آمریکا و غرب به پیروزی برسد، این قدرت‌ها سعی خواهند کرد بر آن تاثیر گذاشته و هدایتش کنند. این



قدرت‌ها همچنین عمیقاً با هرگونه انقلاب از پایین خصوصاً دارند و این دلیل است که آنها سعی می‌کنند از بالا و از طریق حلقه‌های درونی حکومت قذافی، کودتا را مهندسی کنند. عموم مارکسیست‌ها در بیان اینکه دلیل مداخله نظامی نفت است، اشتباه می‌کنند، در حالی که آمریکا و دیگر کشورها و متحدان جهانی آنها می‌توانند بدون هیچ مشکلی از نفت لیبی با وجود روی کار بودن قذافی بهره‌بردار می‌کنند. البته دیگر اهداف امپریالیستی‌ها پس از تثبیت موقعیت آنها به طور کامل ظاهر می‌شود. برای مثال، اگر شورشیان با کمک آمریکا و غرب پیروز شوند، آمریکا می‌تواند برای تأسیس یک پایگاه نظامی دائم در لیبی که هرگز اجازه این کار را حتی در زمان حکومت حسنی مبارک نیافت، اقدام کند.

در حالی که متأسفانه انقلاب لیبی مجبور به دریافت این‌گونه کمک‌ها از خارج است، این نکته نیز باید مورد تأکید قرار گیرد که سلطنت و دیکتاتوری نفت-از-بحرین تا عربستان و لیبی-منابع مالی دارند که به آنها امکان استخدام مزدوران را برای جنگیدن در جبهه آنها می‌دهد؛ نیروهایی که از فشار احساسات عمومی در امان هستند، در حالی که سربازان مصری فاقد این ویژگی‌ها بودند. قذافی باید سقوط کند، این اتفاق اگر اثر سودمند در منطقه و کشورهای مشابه مثل عربستان خواهد داشت. به عنوان مارکسیست‌های انسان‌گرا، ما همواره دیدگاه‌های سیاسی-فلسفی خود را بر عامل انسانی که در شورش‌ها و مقاومت‌ها به کار گرفته می‌شود و بر نیاز برای تضمین پیشرفت شخصی آنها بنساز نهاده‌ایم. ما نادیده گرفتن فردیت انسان‌ها برای امتناع از تمرکز دایی از اصول انسانی و رهایی‌بخش و توجه اندک به طرح‌های قدرت‌های مختلف را که ممکن است موقتا ادعای حمایت از مردم داشته باشند، رد کرده‌ایم. شاهد مثال آن، حمایت ما از شورش آلمان شرقی در سال ۱۹۵۳ و انقلاب مجارستان در سال ۱۹۵۶ و بعدها حمایت ما از خیزش کردها در مقابل صدام حسین در سال ۱۹۹۱ و همراهی ما با مناقشه بوسنی

در برابر شوونیسم ملی صرب‌ها در ۱۹۹۰ بود. این اصول هیچ‌گاه مهم‌تر از امروز نبوده‌اند که در انقلاب‌های غربی به نقطه حیاتی خود رسیده‌اند.

ملاحظات نهایی

«یک جنبش انقلابی، نه با تکثیرش بلکه با طنینش اشاعه می‌یابد. آنچه در اینجا ایجاد می‌شود، طنین‌انداز امواج تکان‌دهنده جایی دیگر است.»

ژان ماری گلبر

طی همین دوره، شورش‌هایی نیز در بحرین و یمن رخ داد، هرچند برخلاف تونس و مصر عاری از ایدئولوژی نبودند. در بحرین، اکثریت شیعه همیشه مظلوم و ستم‌دیده اقتصادی در جنبشی توده‌ای و غیرخشونت‌آمیز به پا خاست و حتی در مواجهه با کشتار و خشونت پلیس آن سلطنت نفتی کوچک و سنی‌مذهب، همچنان اصول خود را حفظ کرد. اکنون پس از اینکه رژیم بحرین از عربستان برای فرستادن سلاح جهت کمک به سرکوب مردم خودش یاری خواست، این کشور در وضعیت حکومت نظامی است. از آنجا که آمریکا در بحرین پایگاه نظامی بزرگی دارد، در نهایت با تردید، پیشنهاد تشکیل شورای حل اختلاف سلطنتی (به جای دموکراتیک) را مطرح می‌کند. در یمن حتی موقعیتی پیچیده‌تر در حال آشکار شدن است، چنان‌که ده‌ها سال حاکمیت دیرپای علی عبدالله صالح باقیام غیرخشونت‌آمیز دانش‌آموزان، روشنفکران،

کارگران و روستاییان مواجه می‌شود؛ قیامی که چهره‌های برجسته ارتش و دولت را مورد بازبینی قرار می‌دهد. باز هم از آنجا که یمن متحد آمریکاست و به طور خاص در این مورد با دیدن مخارجی که رزمندگان القاعده در مناطق روستایی کردند، آمریکا در حمایت از این جنبش دموکراسی‌خواه که به نظر می‌آید در آستانه لاقول بعضی موفقیت‌هاست، حتی بیشتر سکوت کرد.

جنبش‌های عربی سال ۲۰۱۱ در همه جاتین‌انداز شد و به نوعی تمام کشورهای عربی منطقه را ماکش گرفته تا عراق و از پاکستان تا سودان را تحت‌تاثیر قرار داد. در ماه مارس جنبشی دموکراتیک حتی در سوریه، به وقوع پیوست.

یکی از ویژگی‌های کلیدی جنبش‌های سال ۲۰۱۱ این است که اسلام‌گرایی دیگر بر آنها حاکم نیست. جنبش‌های اخیر در راستای تحریف و از کار انداختن مخالفت‌های رادیکال علیه امپریالیسم عمل کردند. چندان که البویه رؤ، متخصص اسلام در فرانسه نوشته است: «اگر به آنها که این جنبش را به راه انداخته‌اند دقت کنیم، آشکار است که آنها از نسلی جدید هستند...» این نسل جدید علاقه‌ای به ایدئولوژی ندارد: شعارهای آنها عمل‌گرایانه و روشن است: «استعفا بده». آنها به ایدئولوژی تمسک نمی‌جویند، چندان که پیشگامان‌شان در پایان دهه ۱۹۸۰ از الجزیره به آن گرایش داشتند. آنها (در جنبش‌شان) بیش از هر چیز، نفی دیکتاتوری‌های فاسد و مطالبه دموکراسی را نشان دادند.» (Revolutions post-Islamists, le monde, February 13, 2011)

در خلال دهه گذشته، خیزش‌های اسلام‌گرایانه، تحت فشار ملی‌گرایان مستبد و دولت‌های به ظاهر سکولار قرار گرفت، چندان که آنها از این خشونت بلااستثنای بنیادگرایان رادیکال سوءاستفاده کردند تا جایی دوباره بگیرند و نظام موجود را برای نسلی دیگر حفظ کنند. اما در مقابل این رژیم‌های خودکامه که اسلام‌گرایی را شکست دادند، خودشان نیز در این دعوای پای درآوردند و در مقابل جریان‌های انقلابی جدیدی که در ۲۰۱۱ آغاز شد، آسیب‌پذیر ماندند. بنابراین می‌توان نشان داد: جنبش‌های جدید عربی نه فقط از ایدئولوژی بلکه از ملی‌گرایان خودکامه نیز عبور کرده‌اند و این به این معناست که آنها دیگر رژیم‌های خودکامه‌ای را که می‌کشند خود را در قدرت نگه دارند، برمی‌تابند حال چه با توسل به ملی‌گرایی باشد و چه با توسل به ترس از قدرت گرفتن بنیادگرایان یا نیاز به اتحاد علیه اسرائیل و امپریالیسم غربی.

روا و دیگران به طور قطع درست می‌گویند که جنبش‌های انقلابی اخیر، خصالتی ضدایدئولوژیک از خود بروز می‌دهند. در حالی که یک ماثوویست سابق بدبینی مثل روا این مساله را ستایش می‌کند، خصالت ضدایدئولوژیک این جنبش‌ها، خودشکلاتی را نیز به همراه دارد. نه فقط از این منظر که این جنبش‌ها از سنت مارکسیستی و تمام منابع فکری انقلابی و منتقد سرمایه‌داری دل می‌برند، بلکه حتی باید خاطر نشان کرد گرایش‌های ضدایدئولوژیک ۲۰۱۱ با جنبش‌های دهه ۱۹۸۰ نیز تفاوت دارند؛ دهه‌ای که در آن رژیم‌های استالیانیستی اروپای شرقی متلاشی شدند و «غیرایدئولوژیک بودن» در آن به معنای پذیرش راه‌حل‌های ننگین مارگارت تاجر بود؛ راه‌حلی که می‌گفت هیچ نوع جانشینی برای کاپیتالیسم وجود ندارد و بنابراین هیچ انتقاد حقیقی را بر نئولیبرالیسم ظالمانه او وارد نمی‌کرد. در عوض انقلاب‌های ۲۰۱۱ در شمال آفریقا و خاورمیانه عمیقاً مخالف کاپیتالیسم نئولیبرال و انباشت ثروت به دست اقلیت و استثمار و به حاشیه راندن اکثریت هستند. علاوه بر این جنبش‌های اخیر پیوندی قوی با اتحادیه‌های کارگری دارند. در این معنا، فرصتی حقیقتاً اساسی نه فقط برای خاورمیانه و شمال آفریقا، بلکه برای کل جهان به وجود آمده است. بنابراین بر ما لازم است که نه فقط از این جنبش‌ها حمایت کنیم، بلکه از آنها نیز بیاموزیم و در تمام مدت به این نوع گفت‌وگوهای انتقادی که مظهر مارکسیسم و انسان‌گرایی مارکسیستی است، بپردازیم.